

لحظه ها



نویسنده:
صاعقه
تصویرگر:
آذر نوروزی





آیا تو هم گاهی حسرت سرعت تند ثانیه گرد را خورده ای چون
او که نسبت به تو حتا بیشتر تیز است؟



به نام خداوند بخشنده ی مهربان

مجموعه ی داستان های امروز

زیر نظر ذبیح مهدی

شماره ۱/۸

لحظه ها

نویسنده

صاعقه

تصویرگر

آذر نوروزی



کابل ۱۳۹۶

بنگاه نشر کهناره
۱۳۹۶

مجموعه داستان های امروز



لحظه ها

نام کتاب: لحظه ها

نویسنده: صاعقه

ناشر: گهواره

مجموعه‌ی داستان های امروز

شماره‌ی مسلسل: ۱/۸

ویراستار: مهدی نایاب

طرح و صفحه‌آرایی: الناز مدرس

سال نشر: ۱۳۹۶

آدرس: کابل، افغانستان

www.gahwara.com

گروه گهواره

هیأت مدیره

ایمان رشیدی، حضرت وهریز، ذبیح مهدی، صبور صمیم، فرشته مهدی، مهدی نایاب
منیراحمد، ندا فرحت، نوید صدیقی

سردبیر : حضرت وهریز

سخنی با بزرگسالان

گهواره توسط جمعی نقاش، نویسندگان و مترجم، ویراستار و صفحه‌آرا به منظور تألیف و ترجمه‌ی کتاب برای کودکان افغانستان تأسیس شده است. گهواره، تا به حال کتاب‌هایی را به زبان‌های فارسی، پشتو و اوزبیک تألیف و یا از زبان‌های ترکی، اردو، دنمارکی، انگلیسی، جاپانی، روسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه و برای چاپ آماده کرده است. گهواره سعی دارد تا با ارایه‌ی کتاب‌های جذاب در قالب داستان، شعر و سرگرمی برای کودکان، ارزش‌های پسندیده و عام‌بشری را در ذهن آن‌ها نهادینه سازد. تلاش گهواره نیز بر این است تا کودکان افغانستان که در بیرون از کشور به دنیا آمده‌اند، یا در کودکی به خارج رفته‌اند، پیوند خود را با مادران‌شان از راه سخن گفتن به زبان مادری حفظ کنند و از همین راه رابطه‌ی خویش را با مادر میهن پایا و پویا نگهدارند. آرزومند همکاری مادران و پدران هستیم و امیدواریم این کتاب‌ها را به دسترس کودکان‌شان قرار دهند و با آن‌ها یا برای آن‌ها بخوانند.

گهواره

تیک تاک، تیک تاک، تیک تاک...

ثانیه گرد، دقیقه گرد و ساعت گرد مثل همیشه از کنار هم رد می شدند و دنبال کار خود می رفتند. این بار هم، مثل هر بار دیگر، فقط به همدیگر نگاهی خالی انداختند. اگر چه مدام می خواستند با همدیگر گپ بزنند، همدیگر را بهتر بشناسند، خیلی کنجکاو بودند، خیلی هم علاقمند بودند. ولی از آنجایی که هر گز برای شناخت همدیگر فرصت نداده بودند، این سه تا گمان ها و قضاوت های عجیبی در مورد همدیگر داشتند. مثلاً ثانیه گرد فکر می کرد که ساعت گرد و دقیقه گرد خیلی تنبل اند و هیچ کاری نمی کنند. هر باری که از کنار آن ها رد می شد، به نظرش می رسید که هر دو ایستاده اند و از جایشان تکان نمی خورند. دقیقه گرد نیز همین گمان را در مورد ساعت گرد داشت ولی همیشه بادلتنگی و حسرت به ثانیه گرد و سرعت او نگاه می کرد و این باعث می شد که او و زحماتش را نادیده بگیرد. ساعت گردِ صبور هم در مورد ثانیه گرد و دقیقه گرد فکرهایی داشت. بلی، این سه تا خیلی می خواستند با هم گپ بزنند تا همدیگر را بهتر بشناسند ولی کارهای مهمی داشتند که باید حرکت می کردند و اول به آن ها رسیدگی می کردند. چنین بود که هر گز با هم گپ نزده بودند.

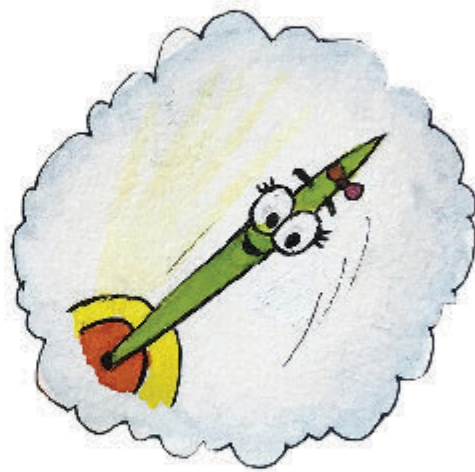


روزی اما، ساعت گرد متوجه شد که دقیقه گرد غمگین است. با وجود آن، او کار خود را می‌کند و خیلی خوب هم کار خود را انجام می‌دهد: نه یک ثانیه پیش، نه یک ثانیه پس؛ بلکه همیشه در یک دقیقه کار خود را انجام می‌دهد. ولی دیدن اندوه دقیقه گرد برای ساعت گرد دشوار بود. او می‌خواست کمکی کند و دقیقه گرد را از اندوهی که دارد بیرون کند. ساعت گرد با مهربانی پرسید: «دقیقه گرد عزیز، تو خوب هستی؟ به نظرم اندوهگین می‌رسی».



ساعت گرد با مهربانی پرسید: «دقیقه گرد عزیز، تو خوب هستی؟ به نظرم اندوهگین می‌رسی».

دقیقه گرد تعجب کرد ولی خوشحال شد از این که کسی متوجه حال بد او شده و نگران او است. او همچنانی که آهسته از کنار ساعت گرد رد می‌شد تا کار خود را بکند، گفت: «بلی من اندوهگینم، چون هر قدر کوشش می‌کنم نمی‌توانم مانند ثانیه گرد باشم. او همیشه از من سریعتر است. او مثل من کوتاه و بردار هم نیست. او باریک، دراز و زیبا است. او شاید به همین خاطر چابک است. من هرچه تلاش می‌کنم مانند او نمی‌شوم. چه کاری باید بکنم که مثل او زیبا و تیزپا باشم؟».



ساعت گرد لبخند زد و گفت: ای دقیقه گرد خوب، مگر نمی دانی که کار تو به خاطر همین سرعت کمش مهم است و تو برای همینی که هستی زیباستی؟ ثانیه گرد، ثانیه ها را می سازد. برای ساختن ثانیه ها، شتاب باید کرد. از همین خاطر ثانیه گرد باریک و ظریف است تا سبکتر باشد و چابکتر حرکت کند. کار ثانیه ها زیبا است. نفس کشیدن، پلک زدن، جیک جیک پرندگان، این همه زیبایی در ثانیه ها اتفاق می افتد.



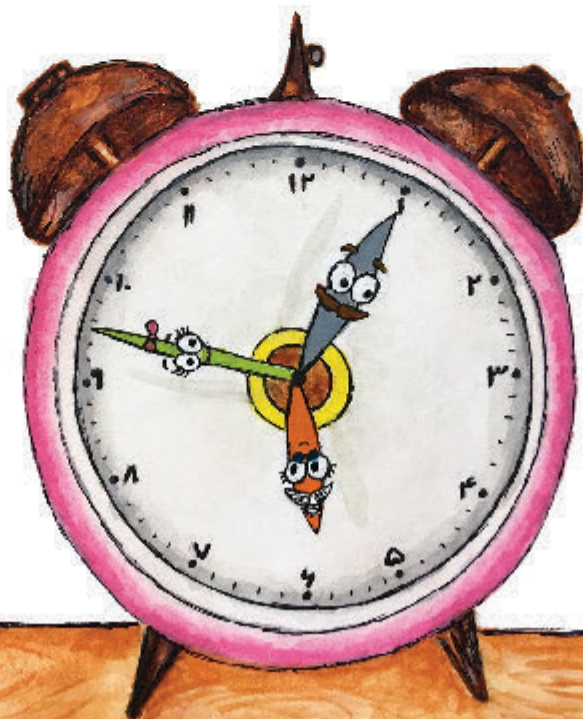
ولی هستند چیزهای زیبایی که برای به وجود آمدن شان بیشتر از یک ثانیه نیاز هست. دقیقه‌ها برای همین‌اند و تو آن‌ها را می‌سازی. کودکی که کتاب می‌خواند، گل‌هایی که در بهار می‌شکوفند، مادری که نوزادش را شیر می‌دهد... این‌ها همه به دقیقه‌ها نیاز دارند و بدون وجود تو، هیچ یک از این‌ها انجام نمی‌شوند.



برای ساختن دقیقه‌ها، تو و تنها تو عالی و درست هستی. برو، تو خودت گرداگرد بگرد و ببین. خواهی دید که در تمام زمان، هیچ کس و هیچ چیزی مانند تو نیست.»

دقیقه گرد خیلی خوشحال شد از این که ساعت گرد به حال بد او توجه کرده است و مدیون دوست نو خود، ساعت گرد بود. او دیگر نسبت به ثانیه گرد حسودی نداشت و می‌دانست که کار او و ظاهر او اگرچه مانند ثانیه گرد نیست ولی به همان اندازه زیبا و مهم است.

دقیقه گرد با لبخندی به ساعت گرد گفت: «تشکر که به من کمک کردی. همدردی تو حال مرا خوب کرد. آیا تو هم گاهی حسرت سرعت تند ثانیه گرد را خورده‌یی؟ چون سرعت او خیلی بیشتر از خودت است؟»



ساعت گرد این بار بلند خندید و دست بر شانه‌ی دوست خود، دقیقه‌گرد، گذاشت و گفت: «بیا کار خود را بکنیم و وقت را خوش بگذرانیم».

وقتی آن‌ها با هم گپ می‌زدند، ثانیه‌گرد هم با شتاب به کنارشان رسید. دقیقه‌گرد این بار با شادمانی ثانیه‌گرد و زحماتش را تحسین کرد. ثانیه‌گرد از شنیدن حرف‌های خوب دقیقه‌گرد خیلی خوشحال شد و تشکر کرد.

بعد از آن روز، همین که این سه‌تا از کنار هم رد می‌شوند، به هم لبخند می‌زنند و سلام می‌دهند. حالا دیگر می‌دانند که کارشان و زیبایی‌شان اگرچه یک‌سان نیست ولی اهمیت یکسانی دارند. این گونه ساعت‌گرد، دقیقه‌گرد و ثانیه‌گرد، دوست‌های خوبی برای همدیگر شده‌اند و همیشه در درد و اندوه همدیگر را کمک می‌کنند و شادمان می‌سازند. برای همین است که گردش زمان به دوستی آن‌ها هیچ آسیبی نمی‌رساند.

